

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَاكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرَّبُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

روایات دیگری که به آن‌ها استدلال شده برای صحت بیع فضولی بعد الاجازة تعلیلی است که در بعض روایات وارده در نکاح عبد بلا اذن مولا وارد شده. که از این روایات حضرت امام قدس سره تعبیر به روایات مستفیضه فرمودند. حالا باید یک مقداری تتبع کرد. حالا در این باب 24 از ابواب نکاح عبید و اماء دو روایت هست که معلل است به این علتی که مورد استدلال واقع شده. و در غیر این دو فعلاً ندیدیم حالا. خود ایشان هم همین دو روایت را نقل می‌فرمایند. اما در عین حال تعبیر به مستفیضه فرمودند. حالا شاید وجه آن چیز دیگری باشد که عرض می‌کنیم.

روایت اولی این است «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» سند، سند بسیار خوبی است و در کافی هم که هست یزید بر اعتبارش. «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ سَيِّدِهِ فَقَالَ ذَاكَ إِلَى سَيِّدِهِ» حضرت فرمود که این در سلطان سیدش هست. «إِنْ شَاءَ أَجَاذُهُ وَ إِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ» که این إن شاء أجازة و إن شاء فرق بینهما، حالا از آن چه استفاده می‌شود؟ یعنی قبل از اجازة او واقعاً بین این‌ها علقه‌ی زوجیتی محقق نشده؟ بلکه فقط اقتضاء آن وجود پیدا کرده ولی بالفعل علقه‌ی زوجتی محقق نشده این اگر خواست آن را تنفیذ می‌کند و اگر نخواست نه؟ یا این که مقصود این است که این محقق شده ولی این حق و تویی به قول چیز دارد می‌تواند آن را پابرجا نگه دارد می‌تواند هم به هم بزنند. این یک حرفی است که در این باب وجود دارد و این مهم است در مسئله‌ی ما

برای این که اگر درست باشد اصلاً فضولی نیست. این یک حق و تویی دارد، آن عقد درست است. این نکته مهم است که حالا ما باید بعداً روی این توجه به آن داشته باشیم علی ذکر ما باشد ببینیم از این روایات چه می فهمیم. س: حق فسخ مراد شما هست؟

ج: بله می تواند به هم بزند. فلذا فرمود و إن شاء فرّق بینهما. این هم بیشتر جور درمی آید که هست می تواند تفریق کند و الا هنوز وصلی نشده که آن تفریق کند. البته اگر ادله ی ثابتهای داشتیم مجازاً خب به بعضی علاقات می شود این جا تعبیری کرد. چون در آستانه ی مقتضی این اجتماع بوده می فرماید فرّق بینهما. ولی ظاهراً اولی فرّق بینهما این است که نه الان تفریقی نیست اتصال هست می تواند این ها را جدا کند از هم دیگر.

«قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُبَيْدَةَ وَ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيَّ وَ أَصْحَابَهُمَا يَقُولُونَ إِنَّ أَصْلَ النِّكَاحِ فَاسِدٌ وَ لَا تُحِلُّ إِجَازَةُ السَّيِّدِ لَهُ» این ها این جوری می گویند از علمای عامّه و اصحاب آن «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ وَ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ فَإِذَا أُجَازَهُ فَهُوَ لَهُ جَائِزٌ» این یک روایت. «وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ مِثْلَهُ»

حدیث دوم «و عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن موسى بن بكر عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام» این سند دوم یکی علی بن حکم در آن هست که علی بن حکم مردد است بین حداقل شاید چهار فرد، و بحث خیلی تفصیلی ای دارد که این... چون بعضی از آن ها توثیق ندارند. بعضی از آن ها توثیق دارند این کدام علی بن حکم هست بحث تفصیلی مفصلی دارد و مرحوم شهید صدر هم در بحوث فی شرح العروة شاید سه چهار صفحه معطلّ این شده با این که ایشان توی رجال خیلی معطلّ نمی شود. که این علی بن حکم کی هست. «عن موسى بن بكر عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام» البته باز این روایت در کافی است. علی مبنای حجیت روایات کافی دیگر این بحث هم مورد نیاز نیست مگر برای شش میخه کردن به قول استاد. «عن ابي جعفر عليه السلام قال سألتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ عَبْدُهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَدَخَلَ بِهَا ثُمَّ أَطْلَعَ عَلَى ذَلِكَ مَوْلَاهُ فَقَالَ ذَلِكَ إِلَيَّ مَوْلَاهُ إِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ شَاءَ أَجَازَ نِكَاحَهُمَا» که ببینید این جا هم حرفی از این که این معاذالله زنا بوده نیست. با این که اگر عقدی هنوز واقع نشده باشد نه، می فرماید که «ذَلِكَ إِلَيَّ مَوْلَاهُ إِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَ إِنْ شَاءَ أَجَازَ نِكَاحَهُمَا» یعنی پایدار قرار می دهد نه تنفیذ می کند. پایدار قرار می دهد نکاح شان را.

س: چرا حرفی از زنا؟؟

ج: حضرت فرمودند مثلاً این الان زنا هست.

«فَإِنْ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا فَلِلْمَرْأَةِ مَا أَصْدَقَهَا» اگر اصلاً نکاح باطل است ما اصدقها چه هست؟ «إِلَّا أَنْ يَكُونَ اعْتَدَى فَأَصْدَقَهَا صَدَاقًا كَثِيرًا» مگر یک مهر خیلی کلانی را برای او قرار داده باشد که آن جا مهر کلان دیگر بر عهده ی

این مولا نیست. «وَإِنْ أَجَازَ نِكَاحَهُ فَهُمَا عَلَى نِكَاحِهِمَا الْأَوَّلِ» اگر اجازه کرد همان نکاح اولی، دیگر لازم نیست که بروند تجدید کنند. همان نکاح اولی درست است و پابرجاست. «فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ أَصْلَ النِّكَاحِ كَانَ عَاصِيًّا» یا در نسخه‌ای از کافی که مثل این که در هامش نقل کرده «فَإِنْ فِي أَصْلِ النِّكَاحِ كَانَ عَاصِيًّا» این در اصل این نکاح عاصی بوده. خب روشن هم هست که می‌شود گفت که در اصل نکاح چرا عاصی بوده؟ برای این که وظیفه‌اش این است که از نظر شرعی به اذن مولا این کار را بکند. خب این که به اذن مولا نرفته این کار را بکند این عاصی هست دیگر. «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَتَى شَيْئًا حَلَالًا وَلَيْسَ بِعَاصٍ لِلَّهِ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ وَلَمْ يَعِصِ اللَّهَ إِنَّ ذَلِكَ» این ذیل روایت، این یک خرده توضیح می‌دهد اجمال را کأن برطرف می‌کند. «إِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَاتِبِيَانِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مِنْ نِكَاحٍ فِي عِدَّةٍ وَأَشْبَاهِهِ» نکاح در عده‌ی کسی دیگر این اصلاً ذاتاً منهی است و جایز نیست. این مثل آن‌ها نیست این کاری که این کرده. این نه، نکاحی است که جایز است. یعنی ذاتاً حرام نیست. فقط اذن سید می‌خواهد، اجازه‌ی سید لازم است. احتراماً ل او یا حق او را فلان، که این را نکرده. پس توضیح می‌دهد که این معصیت خدا نیست. این توضیح کأن دارد می‌دهد. نمی‌خواهد بفرماید که حتی بلحاظ این که نرفته اذن بگیرد لم يعصى الله. نه، از نظر این که یک نکاحی که ذاتاً نکاح محرم باشد و قابل تصحیح هم نباشد انجام نداده. مثل نکاح در عده نیست. مثل مثلاً فرض کنید که عقد پنجم نیست و امثال ذلک. این‌ها نیست. یا نکاح با زن شوهردار و مزدوج نیست. این این جور نیست. بعد می‌فرمایند «وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ مِثْلَهُ»

در تقریر استدلال به این روایت مبارکه، یعنی به تعلیل، چند تقریب وجود دارد. تقریب اول، تقریب شیخ اعظم قدس سره هست. که حضرت چه فرموده‌اند؟ فرموده‌اند بحسب این نقل «إِنَّهُ لَمْ يَعِصِ اللَّهَ وَ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ» شیخ می‌فرمایند مفاد این تعلیل این است که این یک کاری نکرده که مرجو نباشد و امکان نداشته باشد زوال آن. که معصیت خدا باشد. خدا به چیزی که راضی نیست و نهی فرموده امکان ندارد زوال این. این کاری کرده و مانعی در این جا وجود دارد که این قابل زوال است خب وقتی که این زائل شد خب دیگر مانع از بین رفته دیگر. پس بنابراین با اجازه‌ی مولا این از بین می‌رود. مانع غیر قابل انتفاء و غیر قابل از بین رفتن وجود ندارد. بله اگر معصیت خدا بود این بله. خدا چیزی را که نهی فرموده، حرام فرموده، این را دست از آن بر نمی‌دارد که اجازه بدهد. اما این اذن سید بوده، خب اذن سید نبوده حالا می‌رود از او می‌خواهد اذن بدهد.

س: آخر مانعیت با آن فسخ سازگار است؟

ج: حالا شما آن مسئله را مطرح نکنید آن را حالا بگذارید توی ذهن تان باشد فعلاً حرف اعلام را داریم نقل می‌کنیم. آن‌ها را بعداً باید... وقتی که حدیث را می‌خواندیم در فقه الحدیث خواستید ببینید. و الا آن آقایان ظاهراً حمل بر این کردند که این وتو نیست و این درست نیست و با این درست می‌شود.

س: یعنی توی این بیانی که شما نقل کردید بالاخره این گناه انجام داده یا نداده؟

ج: گناه به این معنا که یعنی یک امر... مثل همان که در روایت بعدی توضیح داد این یک کاری که مثل نکاح در عده باشد یا چیزهایی که ذاتاً خدای متعال فرموده این ازدواج‌ها قابل تحقق نیست این جور چیزی را انجام نداده که بعد بگوییم این یک مانعی است که نمی‌شود آن را برداشت.

س: بالاخره گناه کرده یا نکرده؟

ج: گناه به چه معنا؟ به این معنا نکرده. اما گناه به این معنا که به حرف سید نرفتن خودش گناه هست با این که خدا امر فرموده خب آن بله. آن را ممکن است که بگوییم که آن گناه را کرده. و این در مقام آن نیست. إنّما لم یعصى الله به قرینه‌ی آن توضیحی که در آن روایت هست یعنی یک ازدواجی که مورد منع باشد از طرف خدای متعال و این که این شدنی نیست این ازدواج‌ها، چنین ازدواجی نرفته انجام بدهد. که یک مانعی در آن وجود داشته باشد قابل رفع نیست بلکه یک ازدواجی انجام داده که یک مانعی در آن وجود دارد بالفعل که قابل رفع است و آن عدم اذن مولا است. عدم اذن سید است. این هم که قابل رفع هست. خب این هم که رفع کرده اجازه داده. پس بنابراین از این جهت فرموده که این یک تقریب که شیخ اعظم قدس سره این جور تقریب کردند.

س: از ظاهر آن برمی‌آید کأنّ آن هم آن مخالفت آن اذن مولا یعنی کأنّ اگر مولا مخالفت کند او ضدش بیاید یا امر و نهی‌ای داشته باشد حرام است اما اگر او امر و نهی‌ای ندارد عدم گرفتن اذن حرمت ندارد.

ج: فعلاً این بزرگان همین جور که عرض می‌کنم فعلاً... حالا آن یک حرف دیگری است که ...

س: جسارتاً یک روایت بعد از آن هم هست آن هم به نظرم بخوانیم بد نیست.

ج: حالا فعلاً ما تعلیل را داریم استدلال می‌کنیم. حالا آن یک حرف آخری است دیگر. که این جا آیا اصلاً معصیت... لم یعصى الله چون ...

س: ببخشید این روایت پنجم هم توی کافی همین است می‌گوید «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي مَمْلُوكٍ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهُ أَعَصِيَ لِلَّهِ قَالَ عَاصٍ لِمَوْلَاهُ قُلْتُ حَرَامٌ هُوَ قَالَ مَا أَزْعُمُ أَنَّهُ حَرَامٌ»

ج: بله این حرام‌ها یعنی همان.

س: یعنی چی؟

ج: یعنی یک نکاحی که مثل عده باشد. که شدنی نیست.

س: شاید هم کلش را می‌خواهد بگوید حرامی انجام نداده.

ج: حالا این را بعد از شاء الله راجع به این صحبت می‌کنیم.

س: «وَقُلْ لَهُ أَنْ لَا يَفْعَلَ إِلَّا بِإِذْنِ مَوْلَاهُ»

ج: بله نکند. بدون اذن مولا نکند. آن‌هایی که خواستند بگویند گفتند عبد اگر بخواهد نکاحی انجام بدهد باید برود اذن بگیرد.

خب عبارت شیخ این است «أَنَّ الْمَانِعَ مِنْ صَحَّةِ الْعَقْدِ إِذَا كَانَ لَا يُرْجَى زَوَالُهُ فَهُوَ الْمَوْجِبُ لَوْقُوعِ الْعَقْدِ بَاطِلًا وَهُوَ عَصِيَانُ اللَّهِ تَعَالَى فَأَمَّا الْمَانِعُ الَّذِي يُرْجَى زَوَالُهُ كَعَصِيَانِ السَّيِّدِ فَبِزَوَالِهِ يَصَحُّ الْعَقْدُ وَرِضَا الْمَالِكِ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ فَإِنَّهُ لَا يَرْضَى أَوَّلًا وَيَرْضَى ثَانِيًا بِخِلَافِ سَخَطِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِفَعْلٍ فَإِنَّهُ يَسْتَحِيلُ الرِّبَا».

پس حاصل استدلال به این روایت این شد که حضرت می‌فرمایند در این مورد که آمدند سؤال کردند حضرت فرمود این چون یک مانعی نیست که قابل برطرف شدن نباشد. چون مانعی نیست که قابل برطرف شدن نباشد بنابراین وقتی که برطرف شد آن عقد درست است. این تعلیل را ما می‌بینیم در همه‌ی فضولی‌ها می‌آید. در همه‌ی فضولی‌ها مانع چی هست؟ مانع عدم رضایت و عدم اجازه‌ی من له الامر است. خب وقتی او رضایت داشت پس مانع برطرف می‌شود دیگر. پس این تعلیلی که در این جا وارد شده یک تعلیلی است که در تمام موارد مثلاً فضولی وجود دارد. علت هم که معمم است پس بنابراین به حکم این روایت می‌فهمیم که بقیه هم درست است. یعنی عقد فضولی در بیع و سایر معاملات هم درست است.

این نحوه‌ی استدلال که شیخ فرموده این در کلمات بزرگان دیگری هم وجود دارد مثل مثلاً مرحوم میرزا حبیب‌الله رشتی رضوان‌الله علیه در کتاب اجازه که ایشان در کتاب اجازه بحث فضولی را مفصل انجام دادند که کَانَ كِتَابُ بَيْعٍ دَارِنْدَ مِي گويند. به تناسب که اجازه‌ی فضولی درست است یا نه؟ وارد بحث فضولی شدند ادله‌ی دالّیه بر صحت، ادله‌ی دالّیه بر عدم صحت، مفصل این‌ها را آن جا بحث کردند ایشان. و ایشان هم همین جور فرمودند. و یک نکته‌ای توی عبارت ایشان هست توضیحاً که می‌فرمایند که المراد من المعصية ارتكاب الغير المأذون فيه، این إنّما عصى سیده یعنی ارتکب آن غیر مأذون فيه را. و لم يعصى الله.

بعد می‌فرمایند «فَيَكُونُ مَفَادُ التَّعْلِيلِ أَنَّ عَدَمَ إِذْنٍ مِنْ يَتَوَقَّفُ صَحَّةُ الْعَقْدِ عَلَى إِذْنِهِ إِنْ كَانَ دَائِمًا لَا يُرْجَى زَوَالُهُ وَقَعَ الْعَقْدُ بَاطِلًا وَ أَلَا كَانَ مَتَزَلِّلاً مَرْجُوَّ الزَّوَالِ دَارِ مَدَارِ ارْتِفَاعِهِ وَ حَصُولِ الْإِذْنِ فَمَتَى حَصَلَ صَحُّ الْعَقْدِ»

خب که همان برداشت شیخ اعظم قدس سره است و یک مقداری یک توضیح اضافه‌ای که این ... عصیان هم یعنی امر غیر مأذون.

س: یعنی ایشان می‌گوید اگر مرجو نباشد اذن سید باطل است؟

ج: نه یعنی این‌هایی که محال نیست خب مرجو است. ممکن است بروی رجاء در آن هست. امید این هست که بروی ...

س: مرجو را تا حالا ما از فرمایش آقای شیخ انصاری این جور می‌فهمیم که این رجاء رجاء نوعیه است. رجاء شخصیه نیست. یعنی چون امر معصیت عبد حالت نفسش متغیّر هست مرجو هست که این رضایت بدهد. این نوعاً عبد و بنده و مثلاً؟؟؟

ج: کی رضایت بدهد؟ مولای او.

س: مولا بله. اما خدا که این جوری نیست که، تغییر و تبدّل که پیدا نمی‌کند.

ج: بله درست است.

س: اما این را که شما دارید عرض می‌کنید از ایشان...

ج: ایشان هم همین را می‌گویند.

س: رجاء شخصی می‌گوید اگر ما جایی رجاء نداشته باشیم یک؟؟؟

ج: نه می‌فرماید که اگر یک مانعی باشد که قابل زوال نیست این وقع باطلاً. اما اگر یک مانعی است که رجاء زوال آن وجود دارد؛ این لایقع باطلاً بلکه اگر این دائر مدار این هست که این زائل بشود یا نشود اگر زائل شد به این که رضایت داد و اجازه داد خب درست می‌شود اگر نداد خب باطل است. آن یکی بالمره باطل است. چون زوال آن احتمال ندارد. این یکی دائر مدار این هست که این برطرف بشود یا نشود. اگر برطرف شد یا نشود. اگر برطرف شد، چون قابل برطرف شدن که هست اگر برطرف شد خیلی خب این هم درست می‌شود اگر برطرف نشد خب باطل است.

س: وجه استدلال؟؟؟

ج: بله چون علت آن این است که شیخ هم این روایت را جزو ادله‌ی مؤیده قرار داده بر اساس این که مؤید باشد یُستأنف. ولی ممکن هم هست که به آن استدلال بکنیم. بزرگانی استدلال کردند مثل مرحوم محقق اصفهانی قدس سره، مرحوم امام رضوان‌الله علیه، این‌ها استدلال کردند گفتند این روایت دلالت دارد. یا آقای نائینی قدس سره استدلال کردند به این روایت. شیخ مؤید قرار داده. خب این تقریب مرحوم شیخ اعظم قدس سره.

مرحوم حاج آقا رضا هم تقریب استدلال‌شان همین تقریب شیخ اعظم است. «و جعل هذه الروایات الواردة فی خصوص العقد مؤیداً لا دليلاً لإحتمال الامکان الفرق بین الرضا بما فعله عبده و بین ما فعله غیره بحیث یؤثر الرضا فی الاول دون الثانی» که کلام ایشان با مرحوم حاج آقا رضا یک ابهامی دارد که ممکن است که ما بگوییم

فرق می‌کند. خب وجه فرق چی هست که این جا باشد و آن جا نباشد. اگر علت هست که خب علت معمم است. خب باید جای دیگری هم که مثل این است را بگوییم.

اشکالی که در مقام حالا به این تقریب وجود دارد. این است که سلمنا که مفاد این روایت همین باشد که شما برداشت فرمودید. و در حقیقت این «إِنَّمَا عَصَى سَيِّدِهِ وَ لَمْ يَعِصِ اللَّهَ» این کنایه‌ای از مانع آنجوری و مانع آنجوری است. «إِذْ مِنْ عَادَةِ الْمُصَنِّفِ إِعْطَاءُ الْحُكْمِ بِالْمِثَالِ» می‌گوید این که معصیت خدا را نکرده، معصیت سیدش را کرده. یعنی معصیت خدا را نکرده از باب این که قابل رفع نباشد. معصیت سید را کرده که قابل رفع است. پس در حقیقت می‌خواهد بگوید که این جا مانعی وجود ندارد که قابل برطرف شدن نباشد. مانعی است که قابل برطرف شدن هست. خب اگر برطرف شد که درست است دیگر. مانع هم همین اذن سید بود که داد. این لم یعص الله عَصَى سَيِّدِهِ، این در حقیقت مثالی است برای این دو مفاد که مانع قابل برطرف شدن و مانع غیر قابل برطرف شدن. حالا فرض کنید این مقصود است. همین که ایشان می‌فرمایند.

اشکالی که این جا فرمودند مرحوم سید در حاشیه و تبعه مرحوم محقق خوئی قدس سره و شاید غیر از ایشان هم، مرحوم شیخ‌الاستاد که در ارشاد الطالب هم، این است که این روایت در مورد کی وارد شده؟ در مورد عبد است. که خودش رفته ازدواج کرده. پس این جا صدر العقد از اصیل‌ها. مرأه‌ای را ازدواج کرده خب آن مرأه لابد خودش را تزویج کرده، این قبول کرده. به اصیل. پس عقدی است که استناد به این‌ها دارد. مثل این هست که شخصی که ملکش را به رهن گذاشته می‌رود می‌فروشد. آن جا صدر العقد از خود راهن. مالک است. فقط حق دیگری روی آن هست. در این صورت حالا امام چه فرمودند؟ در این صورتی که عقدی است که انتساب آن معلوم است به فضول. که فضول همین عبدی باشد که نرفته اذن بگیرد. انتساب این عقد به او معلوم است. حالا در این ظرف حضرت می‌فرمایند که این جور مانعی هست خب آن مانع هم مثل آنجایی است که مرتهن بیاید اجازه بدهد. و لا يُقَاسُ این جا به جایی که اصلاً عبد انتساب ندارد. پس بنابراین ما اگر احتمال بدهیم که در عقد انتساب لازم است. این که او را نفی نمی‌کند که. این یک حیث دیگری است این جا. در مورد این‌ها که فرض این است که بقیه‌ی شرایط موجود است انتساب موجود است بقیه‌ی شرایط هم فرض این است که موجود است مثلاً اگر باکره هم بوده اذن پدر ... این‌ها مفروض است. فقط حرف بر سر این کلمه است و این تعلیل هم مال همین مطلب هست که چیزهای دیگر مفروض است حالا حضرت می‌فرماید که خب این که عصیان سید کرده فقط، عصیان خدا را که نکرده. عصیان سید کرده در همان... بنابراین این هم که حاصل می‌شود.

س: یعنی قول به تفصیل از توی آن درمی‌آید.

ج: تفصیل هم در نمی‌آید.

س: ???

ج: ولی این روایت دلیل بر آن تفصیل هم نمی‌شود. حرف بر سر این است که نمی‌توانیم تعدی بکنیم چون لعل... یعنی اگر بخواهیم فقط این روایت، هیچ روایت دیگری را نداشته باشیم دلیل‌های دیگری نداشته باشیم. دلیل ما بر صحت فضولی این روایت باشد فقط. و این تعلیل باشد. می‌گوییم خب لعل استناد هم لازم است. پس نه این که تفصیل بدهیم.

س: نه، ببینید یعنی آن جایی که استناد درست باشد را درست می‌کند ولی آن جایی که ... مثلاً مثل رهن و این‌ها را درست می‌کند ولی سایر موارد را دیگر درست نمی‌کند. می‌شود تفصیل دیگر.

ج: بله. حالا ...

پس بنابراین ممکن است که استناد لازم باشد. پس به قول محقق خوئی این جا ما از این روایت یک سلسله فضولی‌ها را می‌توانی درست کنیم. این سلسله فضولی را که ایشان فرموده درست می‌کنیم. همان سلسله فضولی است که در باب نکاح است. مثلاً کسی می‌رود با کسی ازدواج می‌کند که زوجه‌اش عمه‌ی آن هست. یا خاله‌ی آن هست. خب در این موارد اذن این همسری که عمه‌ی آن زوجه‌ی آن ثانیه می‌خواهد بشود یا خاله‌ی زوجه‌ی ثانیه است لازم است. حالا اگر اذن نگرفته. رفته آن را عقد کرده. حالا زوجه‌ی اولش گفته باشد. از نوادر عالم بود گفت باشد. عمه‌اش بود گفت باشد. این جا را می‌گیرد چون این خودش نکاح کرده همه چیز مثل این جاست. همه چیز موجود است. حالا دارد می‌گوید این یک مانعی وجود داشته، مانعی نیست که قابل رفع نباشد رضایت و اذن آن لازم بوده خب این اذن که حاصل شد. این رضایت که حاصل شد.

س: البته عکسش توی مثال این طوری هست نکاح علی عمّتها و خالّتها. یعنی در واقع خواهرزاده را برود بگیرد. این طوری هست دیگر؟ یعنی اگر خواست خواهرزاده را برود بگیرد باید اجازه بگیرد نه برعکس آن. نکاحه زوج علی عمّتها و خالّتها، این باید اجازه‌ی...

ج: علی عمّتها و خالّتها.

س: بله دیگر. یعنی خواهرزاده‌ها را بخواهد بگیرد.

ج: یعنی بله دیگر، می‌گوییم این زن عمه‌ی او هست دیگر.

س: بله

ج: این عمه‌ی او هست این خاله‌ی او هست.

س: آخر در آن بخش روایت‌تان فرمودید که آن عمه ... یعنی در واقع اگر بخواهد خواهرزاده یا برادرزاده را بگیرد باید اجازه بگیرد.

ج: بله باید اجازه بگیرد.

پس بنابراین این روایت شریفه دارد در این مورد حرف می‌زند. که از اصیل عقد واقع شده، عقد منتسب به آن‌ها هست حالا این سؤال می‌کند. حضرت می‌فرماید خب این که مشکلی ندارد از این حیث، این حیثی که مورد نظر است. بله این حیث هر جای دیگری غیر از این جا فقط این حیث باشد. ما قبول می‌کنیم از این روایت استفاده می‌شود. اما جایی که فقط مشکل در این حیث نیست. انتساب هم نیست نمی‌دانیم انتساب لازم است یا لازم نیست. پس بنابراین این شبهه‌ای است که محقق خوئی دارند و ...

خب شما پاسخی دارید بر این؟

س: پاسخ آن این است که مثالی که ایشان می‌خواهد بزنند مثل این می‌ماند که شما فرض بکنید آن مبیع ما، این بخاری‌ای که من می‌خواهم فضولی بفروشم زبان داشت، روح داشت. اگر این خودش، خودش را می‌خواست بفروشد. مثال عبد این است عبد یک جنس است یک مال است صاحب آن، آن سیدش هست. پس الان که آمده خودش را فروخته،

ج: نفروخته.

س: آمده خودش را نکاح کرده.

س: خودش را نکاح کرده، آن حیثیتی از وجودش که انسان من شأنه آنّه فضولی، دخالت کرده به آن حیثیتی از وجودش که مال سید است فضولیاً این مال سید را فروخته. پس دقیقاً مثل یک عقد فضولی هست. به یک انسانی عبد، من حیث آنّه انسان انکح عبد من حیث آنّه مالّ لسیده، لشخص آخر. این جا این عبد من حیث آنّه انسان همان فضولی ماست. لذا لا فرق بین هذا العقد و سایر عقود الفضولی.

ج: بله. از شما سؤال می‌کنیم که این جا نکاح از او سر زده یا نزده؟

س: من حیث آنّه انسان و لا مالّ. بله.

ج: خب پس بنابراین انتساب هست.

س: سر زده من حیث آنّه انسان.

ج: باشد. بالاخره این ...

س: ولی من حیث آنّه مالّ باید نکاح؟؟؟

ج: باشد. من حیث آنّه انسان که هست. پس ما احتمال اگر دادیم که عقد فضولی‌ای درست است که انتساب یعنی عقده عقدّم، این عقدّم به این عبد می‌شود گفت. عقدّت می‌شود گفت. اما به آن مالکی که خودش عقد انجام

نداده فضولی رفته انجام داده، آن جا می توانیم بگوییم عقدت؟ می گوید نمی توانیم بگوییم. حرف این بزرگان، آقایان این است.

س: همین دیگر، اشکال همین است.

ج: نه اشکال این است یعنی چی؟ شما الان این را به ما جواب ندادید که.

س: بله اشکال حاج آقا عرض کردم من به این مثال می زنم، شما فرض کنید الان این شیء، این کالا زبان داشت، می گفت من خودم را فروختم ...

ج: بله اگر این کالا هم این جوری بود. بله اگر این کالا خودش هم گفته بود بعث نفسی لمشتري، عین این جا می شد. اگر این کالا زبان داشت. خودش هم گفته بود بعث نفسی لمشتري، آن هم گفته بود قبلت، بله. اما این جا در این کالا که این جوری نیست. ولی در عبد این جوری هست که خودش آمده انشاء کرده.

س: آن نسبت، آن انتسابی که شما به دنبال آن بودید و می فرمایید عقدکم یا عقودکم این نیست.

ج: چیه پس؟

س: آن انتسابی است که شخص در مال خودش یا در مال مرتبط با خودش یا در امور مرتبط با خودش دخالت کند، این آقای عبد من حیث أنّه انسان آمده در مال دیگری دخالت کرده. این منتسب به آن نیست.

ج: ولی خودش ... این ها که دیگر ببینید اینقدر که چیز نیست که بگوییم عقد انجام نداده،

س: حاج آقا در مال دیگری تصرف کرده؟

ج: باشد ولی خودش عقد را انجام داده، برای خودش.

س: جسارتاً هر فضولی ای خودش عقد را انجام می دهد خودش می گوید بعث، منتها بعث در چه مالی است؟ در مال دیگری است.

ج: بابا وقتی که زن می گیرد.

س: در بعث می گوید. بعث را در مال دیگری می کند.

ج: وقتی که زن می گیرد. آن جایی که مولای او به او اجازه می دهد و می رود زن می گیرد. آن جا هم دارد در مال دیگری تصرف می کند به اذن او؟ یا خودش زن دارد می گیرد؟ اجازه می گیرد می شود زن او.

س: باشد مال دیگری را به اذن او تصرف کرد. و حالا می شود زن او، عیبی ندارد مال دیگری هست.

ج: مال دیگری باشد صحبت بر سر این است ببینید این جا مهم این است البته این که شما می فرمایید حرفی است که حالا بعداً نقل می کنیم که در تقریب امام آن جوری هست. یعنی پایه را این قرار داده. آن یک حرف دیگری است. که بعد ببینیم امام به این اشکال چه جوری جواب می دهند؟ ولی حرف این آقایان این است. می گویند آقا

این تقریب شیخ به درد ما نمی خورد. چرا؟ برای این که این تعلیلی که امام علیه السلام فرمودند در ظرفی است که اسناد تمام است به این. عرفا.

س: و لو مال غیر است.

ج: و لو مال غیر است.

اسناد عرفاً همه‌ی این‌ها تمام است. می توانیم بگوییم عقد، دروغ نگفتیم. همین جور که این آقا دارد می گوید. می گوید زوج، تزوج بغیر اذنی. خودش هم دارد نسبت می دهد.

س:؟؟ عقد بر مال غیر یا مال خودش؟ اگر بر مال غیر باشد که توی فضولی‌ها هم ایشان می گوید هست دیگر. ج: نه. ببینید

س: صحبت سر این است که اوفوا بما عقدتم می گیرد این جا را.

ج: بله عقدتم ... یعنی عقد صدر منه.

س: صدر منه بر چی؟ بر مال خودش؟ به این معنا که می فرماید عقد که؟؟

ج: برای خودش.

س: نه می دانم، عقد بر مال خودش یا بر مال غیر؟ اگر می فرماید اعم از مال خودش و مال غیر است خب در سایر فضولی‌ها هم ایشان می گویند عقد که؟؟ و لو بر مال غیر است. این جا هم عقد بر مال؟؟

ج: نه ایشان شما را منحرف نکند از راه حق. ببینید ...

ببینید آن جا زیدی باع فرش عمرو را، زید رفته باع فرش عمرو را، عمرو که می آید می گوید عجزت اشکال در چی بود؟ عمرو که می گوید اجزت با اجازه‌ی او، اجزت او این عقد می شود عقد او؟ که بگوییم عقد عمرو این بیع را؟ که اوفوا بالعقود آن را بگیرد؟ آقایان اشکال می کردند، می گفتند نه، آن را امام اشکال می کردند می گفتند که این عقد او نمی شود حتی در وکالت هم مال او نمی شود عقد او نمی شود. که بتوانیم نسبت بدهیم بگوییم عقد. خب این آقایان هم حرف‌شان این است که می گویند در این جا ... ولی در این جا، در مورد عبد، عبد مولا می آید اجازه می کند ما نمی گوییم مولا عقد. ما می گوییم این جا چی هست؟ وقتی این عبد خودش رفته گفته قبلت، آن مرأه گفته زوجتک نفسی و این گفته قبلت. پس این عقد من الاصلین واقع شده اسناد به آن‌ها دارد واقعاً.

س: ایشان همین جا اشکال دارد.

ج: نه. بابا و لو در مال دیگری دارد تصرف می کند. اما عقد انتساب به او دارد.

س: نمی شود بگوینی دیگر، وقتی مال دیگری باشد دیگر اصیل نیست دیگر.

س:؟؟؟

س: نه خودش خوانده باشد. قرائت که؟؟؟

ج: بابا برای خودش هست. غلط نیست برای خودش هست.

س: فضولی توی تفصیلش هست.؟؟؟

ج: بابا مثل بیع راهن می ماند که این حق دیگری است باید اذن بگیرد. این هم برای خودش هست زن برای خودش دارد می گیرد.

س: بعد الالتفات به این که این مال غیر است عقد این الفاظ که از همه صادر می شود. باید متعلق آن را نگاه بکنیم که آیا متعلق آن انتساب؟؟؟

ج: بله این صدر منه.

س: خب منه نیست دیگر این جا. وقتی می گوئیم مال غیر است دیگر صدر منه نیست.

س: حاج آقا من فکر کنم یک نکته ای عنایت کنید در بحث عقد فضولی صحت انتساب عقد به فضولی و اوفوا بالعقود نسبت به فضول که بدیهی بود این جا هم که بحثی نداریم انما الکلام در آن اصیلی بود که مالک مال بود که این جا می شد سید او. و الا صحت عقد به فضول و بعد هم اوفوا بالعقود شامل فضول بشود که خود شما فرمودید که آقایان فتوا می دهند که برای فضول که لازم است انما الامر در آن اصیل، اصیل این جا آن سید است.

ج: بابا آن جا که مخاطب فضول نیست. عقدتم، مالک است آن جا اشکال این است.

س: پس شما بگویید این عقد سید حساب می شود یا نه؟ روایت را که حساب کنیم؟

ج: نه آقای عزیز عجب هست.

س:؟؟؟

ج: بله یعنی بعد از آن که او اجازه داد می شود اوفوا بالعقود، یعنی عقودکم، این عبد می گوید خب عقودکم، عقد من هست.

س: عقد من هست و عقد سید هم هست.

ج: نیست.

س: اگر نباشد اصلاً آن اوفوا ندارد.

ج: او ندارد نداشته باشد.

س:؟؟؟

ج: ندارد.

س: یعنی سید می تواند عبدش را بردارد نکاح کند به کسی دیگر؟

ج: عجب.

س: این تفصیل جواب می‌خواهد دیگر.

ج: چه ربطی این‌ها دارد؟ آقا وقتی اوفوا بالعقود شد معلوم می‌شود زن و شوهری این‌ها تثبیت شده حق ندارد بردارد.

س:؟؟؟

ج: آقا مثل دو نفر دیگری که ازدواج کردند مردم دیگر می‌توانند ببینند آن زن را بگیرند؟ این اوفوا بالعقود که به مردم دیگر توجه ندارد که ولی وقتی به خود زوجین توجه داشت عقد آن‌ها صحیح شد دیگران نمی‌توانند تصرف بکنند.

س: ظاهراً این‌ها باید مراجعه کنند به بحث قبلی؛ آن‌جا اشکال نمی‌کردند.

ج: این‌جا هم همین است دیگر.

س: دوباره فرمودید فردا تفصیل آن می‌آید گفتیم فرق می‌کند.

ج: بابا خلط نکنید مباحث را با هم دیگر. این چه ربطی به هم دارد آخر؟ این‌جا حرف بر سر این است فرض داریم می‌کنیم از تمام ادله بریدیم هیچ نداریم فقط همین روایت را می‌خواهیم برای آن استدلال کنیم.
س: نقطه‌ی اساسی اختلاف شما می‌گویید اصیل است ما می‌گوییم اصیل نیست. این را که نمی‌شود
ج: اصیل این‌جا یعنی.

س: مگر این‌که در ملکیت مولا نسبت به عبد یک تفصیلی ... و الا اگر ما واقعاً؟؟؟

ج: بابا اصیل این‌جا ...

س: اصیل نیست آن بر مال غیر است که اجازه داده.

ج: حالا ما مقصودمان از اصیل ... استغفرالله ربی و اتوب الیه. از این‌که کلمه‌ی اصیل را ما بحث کردیم که شما بد برداشت کنید از آن. بابا اصیل یعنی مقصود ما از اصیل این است یعنی کسی که برای خودش کرده. یعنی خودش زوجه و خودش این قبلت را برای خودش گفته که خودش هم زوج است. این مقصود است نه این‌که در مال دیگری تصرف کرده در سلطان دیگری با این کارش تصرف کرده یا نه؟ اصیل در این‌جا یعنی همان که گفته قبلت واقعاً برای خودش هم هست. ولی آن‌جایی که بعث و آن هم گفته قبلت برای خودش نبوده. از ...

س: از طرف فضولی مال غیر؟؟؟

ج: بله می‌گوید از این جهت اشکالی ندارد.

س: این اصیل است؟

ج: به این معنا؟ به این معنا اصیلی که این جا به کار بردیم گفتیم استغفار کردم بابا به این معنا مقصود من هست. یعنی مال خودش هست.

س: یعنی پس شما می فرمایید الان با این؟؟ بدون این که در غیرش تأثیر داشته باشد.

س: آن جایی که فضولی به خودش بفروشد تصحیح می شود.

ج: خب باشد. که چی؟

فقط آن جا اشکالش این است چون آن جا گفتیم یک مقیداتی دارد. چون عقد خودت بر مال خودت. آن جا هم گفتیم. آخر چند تا چیز بود، عقد خودت بر مال خودت، یکی متعلق عقد بود یکی عقد بود. عقد ممکن است که آن جا اسناد داشته باشد ولی بر مال کی؟

س:؟؟؟

ج: حالا این جا.

این جا زن گرفته خودش عقد هم گفته قبلت برای خودش.

س: برای خودش که نیست دیگر.

ج: بابا

س: مال خودش نیست دیگر.

ج: مال خودش چی هست؟

س:؟؟؟

ج: همین، پس اشکال سید و اشکال آقای خوئی و اشکال آقای تبریزی این است که ما اگر بگوییم ما در عقد لازم داریم آن انشاء، آن عقد به همین شخص نسبت داده بشود که می خواهد اوفوا بالعقود او را بگیرد. این را اگر ما لازم داشتیم خب در این جا داریم این را، اما در فضولی های دیگر که این را نداریم.

س:؟؟؟ فضول که داریم؟

ج: نه،

س:؟؟؟ فضولی فقط می خواهد مانع اذنی یا مانع خارجی را بیاید تصحیح کند نه انتساب را درست کند یعنی انتساب باید درست باشد

ج: و این جا انتساب درست است. خود به خود درست است. نمی خواهیم با اجازه انتساب درست کنیم. خود انتساب این جا تکویناً وجود دارد. نمی خواهیم درست بکنیم پس بنابراین مقام با آن جا تفاوت می کند، و نمی توانیم تعدیه به آن جا بکنیم. بله تعدیه به جاهایی که شبیه هست نمی توانیم بکنیم. مثل موارد

س: البته خود این آقایان نگفتند یعنی از این اشکال حاصل شد که یک سری مواردی را در برمی گیرد که شما ابتدا فرمودید پس معلوم می شود که این اشکال فی الجمله وارد است. چون ببینید حاصل همین اشکالی که الان ایشان فرمودند و شما ابتداءً قبول نمی کردید این شد که برخی از موارد داخل شد که قبلاً شما داخل نمی فرمودید.

ج: چرا گفتم دیگر، حرف آقای خوئی را نقل کردم.

س: نه آن جا را که نگفتید؟؟؟ حاصل آن این شد که اگر به این لحاظ بخواهیم جمود بکنیم آن جایی که فضولی؟؟؟

ج: نه آن جا از جهت دیگر است که باز نمی گیرد.

س: نه دیگر ما این جا می خواهیم؟؟؟ این جا هم بر مال غیر است. عقد خودش بر مال غیر، آن جا هم عقد خودش بر مال غیر است.

ج: نه.

س: چرا دیگر، اگر بخواهیم جمود در این بکنیم همین درمی آید دیگر.

س: از چه جهت نمی گیرد؟

ج: کجا؟

س: اگر ما این را پذیرفتیم در آن جایی که فضولی برای خودش مال دیگری را بفروشد. یعنی بعث قبلت به خودش بگوید. چه فرقی دارد با این نکاح عبد؟

ج: نه آن جا ببینید در بیع یعنی نقل می دهد مال دیگری را به دیگری. این جا که نقل نمی دهد مال دیگری را به دیگری. خودش را که از عبدیت این بیرون نمی آورد.

س:؟؟؟

ج: نه این که خودش را به کسی منتقل نمی کند.

س:؟؟؟

ج: بابا منتقل به دیگری که نمی کند. یک اضافه ای برای دیگری به این جا دارد درست می کند نه این که نقل می کند به دیگری. آن جا هزار ... آخر این ها همه انصرافات است یعنی تو آن جا نمی توانی اوفوا بالعقود، یعنی عقودکم، همین طور مال دیگری را نمی توانی از آن بیرون کنی به کسی دیگر. این جا که خودش را از عبدیت این و مملوکیّت این که بیرون نمی آورد که.

س: درست است پس می خواهید بگویید تعدیه نمی شود دیگر.

ج: به آن فضولی‌ها نمی‌شود تعدیه کرد. بخاطر این جهت که باز انصراف دارد. اوفوا بالعقود از آن‌جا انصراف دارد. که مال اصلاً مال دیگری است می‌خواهی آن را به دیگری منتقل کنی.

س: شما بفرمایید یکی عبد زید است. من عمرو هستم من عبد زید را به خودم تزویج می‌کنم. الان این‌جا شامل این می‌شود یا نه؟

ج: آن عبد قبول می‌کند؟

س: عبد قبلی که خودش قبول می‌کند.

ج: خب بله دیگر. همین را داریم می‌گوییم. شما البته به خودت تزویج می‌کنی یعنی چی؟ نه این حرام است این باطل است. چون دو تا مرد نمی‌توانند با هم تزویج کنند. و الا بحث در همین است اصلاً. این‌جا همین مورد بحث ما همین است. که عبد رفته ازدواج کرده یعنی یک مرأه‌ای خودش را تزویج به این عبد کرده عبد هم قبول کرده. س: اشکال می‌کنیم که اصلاً نکاح به زید؟؟؟ در بیع انتقال است در نکاح اضافه است. پس هیچ دیگر، ببندیم در نکاح و بیع را؟

ج: چرا؟

س: نمی‌شود دیگر. کلاً اگر؟؟؟ ماهیتاً که قابل تسری نیست. با این فرمایش شما این را می‌فهمیم. به فرض اگر ثابت بشود نمی‌تواند؟؟؟

ج: ببینید منشأ این چیزها انصراف است. اوفوا بالعقود آن‌جایی که بر مال دیگری است که مال دیگری را می‌خواهی انتقال بدهی می‌گوییم انصراف دارد. اما این‌جا که مال دیگری را نمی‌خواهد انتقال به دیگری بدهد که، از عبدیت و مملوکیت که نمی‌خواهد خودش را خارج بکند که. این‌جا دارد چکار می‌کند؟ زن گرفته. بابا آدم است. آدم می‌خواهد غذا بخورد. پس شما می‌گویید وقتی غذا هم می‌خواهد برود اذن بگیرد. چون تصرف در مال دیگری دارد می‌کند. حق ندارد نگاه کند چون دارد تصرف در مال دیگری می‌کند. حق ندارد چیزی گوش کند چون تصرف در مال دیگری دارد انجام می‌دهد. حق ندارد بخوابد باید اجازه بگیرد که بخوابد. حق ندارد غذا بخورد، باید اجازه بگیرد. این چه حرفی است؟

س: بستگی به توسعه‌ی وجود و؟؟؟ عبد و مولا دارد این چه قیاسی هست که می‌فرمایید که اگر آن‌جا آن‌طوری باشد این‌جا هم این‌طوری هست.

ج: نه واضح است این‌ها. این‌ها انصراف است دیگر بابا.

س: همین را داریم عرض می‌کنیم دیگر.

ج: بابا انصراف دارد. خب مقید لفظی که ندارد این‌ها. این‌ها انصراف است. پس اوفوا بالعقود اگر این‌جا با آن‌جا فرقی این است این‌جا انتساب درست است عقد او هست شارع درست می‌گوید اوفوا بالعقود، خب او اجازه داد می‌شود این عقد من هست عبد این‌جوری می‌گوید، می‌گوید این عقد من هست من خودم انجام دادم، اذن مولا می‌خواست که داد، پس اوفوا بالعقود، حالا خدا به من می‌گوید وفا کن به این عقد. خب بله ... اما اگر نه آن‌جایی که اصلاً عقدش نبوده. آن‌جا هم مثل این‌جا می‌شود؟ لعلّ این لازم باشد. فلذا نمی‌توانیم تعدی بکنیم به آن‌جاهایی که فضولی انجام می‌دهد. و مالک خودش عاقد نبوده. آن‌جاها نمی‌توانیم تعدی کنیم بله مثل امثال این‌جاها را می‌توانیم تعدی کنیم که عاقد خودش مالک باشد. و اسناد به خودش داشته باشد.

این اشکالی است که این بزرگواران در این‌جا فرموده‌اند.

خب حالا می‌خواستیم بیش‌تر از این برویم ولی حالا نشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.